

هویت کلمه و توان ارتباطات

زبان مجموعه‌ای است از علائم وصفی که برای انتقال مفاهیم ذهنی به کار می‌رود، یعنی در حقیقت ابزار اندیشه است پس اگر دو نفر یک زبان مشترک ندانند از تفهیم و تفاهم عاجز خواهند بود. گوینده‌ای که نتواند مطلبی را درست بیان کند یا نویسنده‌ای که در نوشتن صحیح مفهومی ناتوان باشد، به طور طبیعی امکان فهم مطلب را از شنونده یا خواننده می‌گیرد. به عبارت دیگر زبان، مهم‌ترین عامل برای بیان اندیشه و صورت ظاهری آن نیز هست، اگر کسی زبانی را به طور صحیح نداند یا در کاربرد آن، دقت لازم را نداشته باشد، از فعالیت‌های عالی ذهن مانند تفکر و تجرید و قیاس و تعمیم و استنتاج محروم خواهد ماند و این مطلب را روان‌شناسی زبان تأیید کرده است، در نتیجه چنین شخصی نمی‌تواند صاحب فکری منظم و منطقی باشد و به شکل درست رابطه‌اش با مخاطبان خود مختل خواهد شد.

یکی از بدیهی‌ترین مسائلی که در روان‌شناسی اجتماعی، مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفته است، مسئله‌ی «ارتباطات» و «زبان» برای پیوند، تفاهم و هم‌زیستی است که در نهایت نشان می‌دهد «خشم» نشانه‌ی عدم ارتباط و «نزاع» علامت گم کردن کلمات مؤثر و لازم برای بیان خواست خویشتن دو طرف ادعاست. ما در حول همین مبحث است که درمی‌یابیم زمانی «تفاهم» از آن مفهوم عملی خود فاصله می‌گیرد که ابزار ارتباط دچار نقص کلی، زدایش و زنش می‌شود.

ارتباط متقابل تنها از طریق پلی به معنی «وصل» می‌رسد که از کلمه و زبان رسا استواری یافته باشد، اگر «کلمه» مفقود و بی‌اثر شد، «ارتباط» قطع خواهد شد. قطع ارتباط برابر با ظهور سوءظن سپس مرگ تفاهم است، «سوءتفاهم»، خود نتیجه‌ی «ناتوانی» در به‌کارگیری «کلمه» و در نهایت سودجویی از «زبان» است که این ناتوانی در برقراری تفاهم اصولی، چیزی جز خشم و نزاع را در پی ندارد. (گم کردن کلمه و استفاده نکردن از زبان، برابر با بروز خصایل حیوانی در انسان به وقت دفاع یا تهاجم است.) اما انسان توانا و هوشمند که قادر به انتقال خواست خود از طریق کلمه و زبان است، همواره در «آرامش»، «خونسردی» و «صلح» به مقصد مورد نظر خود می‌رسد. آن‌جا که دشنام، چنگال، دندان، چماق، تفنگ و یا هر اسلحه‌ی دیگری به ابزار بیان بدل می‌شود، دقیقاً مرگ شعور کلمه و ادراک زبان نمودار می‌شود. بنابراین شاهدیم که انسان توانا و با فرهنگ تا امروز بیش از نیمی از حیات و تاریخ خود را تنها با به‌کارگیری «زبان»، «کلمه» و «تفسیر توان ارتباطات» با صلح طی کرده است.

تفاهم شرق و غرب، از این دیدگاه، و جدا از مسایل بسیار و روشن سیاسی که بر همه آشکار است، نتیجه‌ی فهمیدن زبان درونی یکدیگر است. تمایل به حذف سلاح‌های مخوف و مخرب و در نهایت حذف مرزها و حصارهای جغرافیایی، دلیل آشکار یگانگی همین «کلمه» و فهمیدن بافت زبان بی‌مرز و مشترک انسانی است. جالب است بدانیم که مفهوم «فرهنگ»، چیزی جز آموختن آداب و رسوم زندگی فرد برای صلاحیت هم‌زیستی و همراهی با دیگران نیست و شامل مفهوم جامعی است که نظیر آن را در معنی کلمه «رفتار» فارسی یا «اخلاق» عربی درمی‌یابیم.

«کلمات» همواره در وقف «زبان» به سر می‌برند، زبانی که گره‌گشای بزرگ‌ترین و ترسناک‌ترین بن‌بست‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، روانی و تاریخی است. زبان و کلمه، حاکمان، سلاطین و فرمانروایان بلامنزاع، توانا و مطلق قلمرو روح و روان آدمی‌اند. انسان شنونده، تنها از طریق شنیدن کلمات و زبان است که دچار

دگرگونی‌ها در حالات گوناگون روانی می‌شود، یعنی در حقیقت کلمات و زبان، تقدیر پنهانی آدمی‌اند. مثالی می‌زنم، خبر می‌رسد که مسافری عزیز «در جاده تصادف کرده است!» یک جمله خبری کوتاه و مؤکد که برابر با زیر و رو شدن کل روان و آرامش آدمی‌ست اما جمله تمام نشده است. غوغای فکر و آشوب عاطفه و راه و بی‌راه کردن تعقل، که چه باید کرد؟ جمله ادامه می‌یابد: «...و در گذشته!» جمله تمام می‌شود، گویی جهان تمام شده است. گاه یک جمله و یک کلمه یعنی تقدیر جهان و سرنوشت یک حیات امیدوار! اما با همین جمله نگاه و تلقی فلسفی ما از هستی نسبت به لحظه پیشتر چنان دچار تغییر و تحول می‌شود که با یک رشته‌کوه امید و آرزو و هدف و برنامه، تنها با خود زمزمه می‌کنیم: «آدمی، آدمی‌ست! پس زندگی یعنی چه؟!» و رژه‌ی خاطرات و یادهای آن عزیز از تاریک‌خانه ضمیر ناخودآگاه به سوی جزیره‌ی ادراک و پیشانی عقل ما شروع می‌شود. در همین دم «بدی‌های احتمالی» را به گور می‌سپریم و تنها «یقین نیکی‌ها»ی از دست رفته را به یاد می‌آوریم و از مرورشان به نوعی، تخلیه‌ی اندوه را از کالبد اختر می‌خواهیم. اینجاست که «پشیمانی بی‌خویشتنی» در ما به اوج می‌رسد. در ما...! همین «ما» که تا لحظه‌ای پیشتر، شاید نسبت به آن عزیز، در مواردی دچار حسادت اجباری و مسابقه‌ی موزیانه زندگی می‌شدیم، اکنون آرزو می‌کنیم که ای کاش زنده بود، زنده می‌ماند و این همه تلاطم اندیشه، دگرگونی لنگرگاه‌ها و آشفتگی روان، تنها توسط چند «کلمه» و به وسیله‌ی هم‌جوشی ابزار که در وقف «زبان» به سر می‌برند، در ما به وجود آمده است. پس بی‌جهت نیست که در سرآغاز زیباترین شعر بشری می‌خوانیم که: «اول کلمه بود و کلمه نزد خدا بود...»

حال با شنیدن چند حرف همسایه که کلمات را تشکیل داده‌اند و چند کلمه که جمله‌ای را... در گرداب اندوه غوطه می‌خوریم که یک باره تلفن به صدا درمی‌آید، گوشی را با تأنی و تیرگی دلواپسی برمی‌داریم. راوی دوم از بیمارستان می‌گوید: «زنده است!» فقط یک دو کلمه؟! اندوه رسوب می‌کند و شادمانی ناباورانه از اعماق اقیانوس روان فوران می‌زند، فریاد می‌کشی: «زنده ماند؟! راوی فقط یک کلمه می‌گوید: «بله!» و کافی است. می‌بینید که باز «کلمه» و «زبان» آن نقش اسیدی خود را بر حریر روان و ذهن آدمی چگونه ایفا می‌کند. تمام! شادمانی و اندوه، آب و روغنی که تنها توسط عنصر «کلمه» جابه‌جا می‌شوند.

«کلمه» و «زبان» زیباترین و هم‌زمان (و متأسفانه) مخرب‌ترین عوامل روانی و اجتماعی محسوب می‌شوند. به راستی اگر «کلمه» و «زبان» نبود، انسان نمی‌توانست بدون «شعر» و ابراز «عشق» به آن سعادت نسبی بیندیشد!

«کلمه» و «زبان» حتی وسیله‌ی ارتباط انسان با خدای خویش بدل می‌شوند (نماز) اما همین زبان و کلمه در جایی دیگر صاحب نیرویی ویرانگر و حیرت‌آور می‌شوند. بمب هیروشیما تنها با یک «کلمه» منفجر شد: «شروع!» و اگر هیتلر و موسولینی قادر به ابراز کلمه‌ای نبودند، آیا جنگ دوم جهانی به وقوع می‌پیوست؟! آیا تاکنون رهبری (چه انسان و چه اهریمن) سراغ دارید که لال بوده باشد؟! کلمات رهبرند! کلمات و زبان! پلی که می‌تواند به بهشت ختم شود، یا به دوزخ! به راستی زبان چیست؟! آیا تحولات از همه سوی بشر امروز، ریشه در به‌کارگیری دست‌های او (به زعم جامعه‌ی کاوان رفتارشناس) دارد یا قدرت ارتباطش از طریق زبان؟

هر چند که استفاده از دست‌ها در راه کارکرد اشیاء و استفاده از سر انگشتان (به ویژه شصت‌ها)، بازتاب نخستین واکنش‌های عقلی بشر محسوب می‌شود اما نه کشف استفاده از دست‌ها و نه کشف آتش که خلق زبان، نخستین حرکت عملی و هوشمندانه بشر محسوب می‌شود. آدمی نخستین و آخرین موجودی است که سرانجام توانست و می‌تواند بغرنج‌ترین اندیشه‌ها و نازک‌ترین عواطف پنهان خود را در جهت «اصوات» و سپس به وسیله «کلمه» در جنبه‌ای کاملاً انتزاعی بیان کند و این شاید بزرگ‌ترین تحول انسان در راه عبور از تجارب و سپس ثبت آزمون‌ها و عملکردهای روزمره بوده است.

بشر، تاریخ شفاهی خویش را از همین نقطه شروع کرده است، تاریخی که تکامل و فرهنگ دگرگون ساز را پی ریزی کرد و به تفسیر توان ارتباطات پرداخت. تاریخی که به ذات لایتجزای انسان بدل شد اما همین انسان، هنوز و هر جا که در پیوند و تفسیر ارتباطات به ناتوانی می‌رسد، مفهوم کلمه و معنا را از دست می‌دهد و هم به سبب استیصال و از روی بلاهت در عدم ارتباط، به مرحله‌ی خشم می‌رسد و خشم نخستین شعله‌ی خاموش جنگ است. در این وهله است که آدمی به جای دستیابی به «دیالوگ» دستش به جانب چماق، دشنه و سلاح می‌رود. هر چند ما با جهان و کل اشیاء، از طریق حواس پنج‌گانه‌ی خود ارتباط برقرار می‌کنیم اما کلمه و زبان، ساده‌ترین، ارزان‌ترین و سریع‌ترین ابزار برای ایجاد رابطه به حساب می‌آید.

زبان، نخستین عامل اجتماعی شدن بشر و قوی‌ترین عنصر کیفی برای انتقال بدوی‌ترین حالات و خواسته‌های فردی به اشکال گروهی است و امروزه، وسایل و عوامل ارتباطی و اطلاعاتی، ابزار و عواملی انقلابی محسوب می‌شوند که روزبه‌روز به سمت سرعت، ایجاز، پیوند و یگانگی حرکت می‌کنند. اگر در دوره‌ی توحش، زبان بدوی... بشر را قادر می‌ساخت تا زندگی را با طبیعت هماهنگ کنند، امروز انسان هوشمند و راست قامت با زبان، حتی توان رقم زدن تقدیر خویش را دارد.

آن جا که پیامبر می‌فرماید: «نجات مومن، در زبان اوست!» خبر از شناخت وسیع رسول ما از قدرت این ابزار و عطیه شگفت می‌دهد. زبان... نتیجه‌ی تطبیق ذهن و عین انسان و جهان است. این زبان است که به هستی و نیستی، مفهوم می‌دهد. در عصر ما هر چند برنامه‌ی ارتباطی توسط نیروی بینایی Perception نیز به نتیجه می‌رسد (تصویر، سینما و تلویزیون) اما همین نیروی بینایی، نخست از بطن واژه و زبان برخاسته و سپس به اشکال تصویری نمود یافته است. یعنی نتیجه‌ی نیروی بینایی حتی باز به همان «کلمه» و «زبان» بازمی‌گردد.

زبان، عمل، قدرت، حرکتی است انتزاعی که نتیجه‌ی آزمون و زاییده‌ی تجارب و خوارق عادات (خارق‌العاده) ماست که در نهایت از جمع‌بندی مشخصات عینی، مختصات ذهنی و وحدت اطلاعات، اعداد، ارقام، نام‌ها، صفات، اشکال و حجم‌ها و کل بودگانی‌های حاصل از عملکرد و پاسخ پنج حس ما، یعنی حس شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و لامسه به وجود می‌آید و مغز (خانه‌ی ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه) به منزله‌ی انبار و زرادخانه‌ی این مجموعه اطلاعات عمل می‌کند اما در این میان «زبان» چه وظیفه‌ای دارد؟ زبان... دقیقاً به حکم همان وظیفه مصرفی و مکانیکی خود، با عمل استفاده از زرادخانه و ذخایر اطلاعاتی، به مثابه «انرژی ارتباطات» و «عامل عبور» عمل می‌کند و «اطلاعات» به عنوان منبع انرژی و مخزن سوخت ارتباطات، از هنر تا علم و تا بدیهی‌ترین بازتاب‌های شرطی و غیرشرطی (با حفظ رابطه‌ی صوری با سلسله زنجیره‌ی سمپاتیک و پاراسمپاتیک اعصاب و غده‌ی هیپوتالاموس مغز) همواره منتظر زایش از طریق مخرج زبان است.

امروزه راه رشد و تحوّل و تکامل نسبی جهان سوم به گسترش، ترویج، وسعت و بسط همین دو قوه‌ی تقدیرساز «اطلاعات» و «ارتباطات» بستگی دارد. دو نیروی شگرف و حیات‌آفرینی که فرزندان و ذخایر «زبان» محسوب می‌شوند. زبان این ابزار هدمند که قریب به پانصد هزار سال سابقه دارد و کالبد خود را از دوره‌ی توحش تا زمان امروز ما کشانده است، تنها در همین ده هزار سال اخیر خود را از حالت شفاهی به صورت مکتوب (خط) رشد داده است.

امروزه زبان به سه هزار شعبه و هزاران نوع لهجه و گویش تقسیم شده است، سه هزار زبان برای شش میلیارد انسان، که در میان این سه هزار شعبه زبان، بیشتر آن‌ها سابقه‌ی چندانی ندارند اما زبان ما (زبان پارسی) یکی از ده زبان باستانی بشریت است که صاحب قدمتی چند هزار ساله است، زبانی که در طول عمر و حیات پرفراز و نشیب خود، بنا به ثبت همه‌ی حوادث داخلی و خارجی، جنگ و هجوم‌های دیگر ملل و فرهنگ‌ها و زبان‌ها، مقاومتی شگرف از خود نشان داد. واژگان تحمیلی را پذیرفت اما ذات و جوهره‌ی مادری خود را از دست

نداد. انعطاف زبان ما با همین سی و دو حرف ساده، توانایی تحمل دانش و هنر و علم و صنعت امروزی را دارد و در تاریخ زبان‌های ملل، به ندرت با زبانی روبه‌رو می‌شویم که هفت دوره‌ی دشوار و تاریخی را پشت سر نهاده باشد اما وفاداری پنهان خویش را به مأخذ مادری خود حفظ کرده باشد. زبان فارسی دقیقاً از هفت خوان پیچیده و تاریخی عبور کرده است که عبارتند از:

۱- هند - اروپایی

۲- هند - پارسی

۳- ماد - پارسی

۴- هخامنشی

۵- پهلوی - ساسانی

۶- پازنی - سغدی

۷- عربی - پارسی

زبان ما، زبان پارسی، با وجود تحمل واژگان وارداتی و پذیرش علائم زیر، زیر، پیش، مد، تشدید، نقطه، سکون و آکسان عربی، هنوز نیز صاحب وسیع‌ترین امکانات برای واژه‌سازی و جمله‌بندی و ترکیب‌زایی است، چرا که زبانی است که مأخذ آن به توازن پی‌درپی و آواهای پیوسته بازمی‌گردد و دقیقاً به همین دلیل در چهارچوب این زبان ما به راحتی قادر به شکستن افعال، کلمات و دیگر صفات و نام‌ها و قیودیم. زبانی منعطف اما مقاوم، چندان که طی قرون متمادی و از پی آن همه حادثه تاریخی، هویت خود را از دست نداده است. زبان پارسی، زبان صلح، زبان ترانه و زبان تفاهم! است. به تعبیر گری تیکو، استاد هندی دانشگاه اوربانای آمریکا، «زبان فارسی زبان حرمت است. هر کلمه و هر واژه در زبان فارسی حق دارد که از این حرمت و اعتبار برخوردار باشد.» پس بکوشیم حرمت زبان را نگه داریم، و این ابزار اندیشه را جز از بلای اعتلای «هویت» انسانی ابنای بشر به کار نبریم.